



درآمد

توجه خاص شهید صدوقی به مبارزین راستین انقلاب، اعم از مردم عادی و روحانیون و رسیدگی به وضعیت افراد تبعیدی و تقید به احوالپرسی از آنها و توجه به وضعیت خانواده‌های آنها و نیز دعوت از سخنرانان شاخص انقلابی به یزد برای ارتقای سطح آگاهی مردم، از جمله ویژگی‌های بارز ایشان است که در این گفتگو به تفصیل درباره‌شان سخن رفته است.

■ «شهید صدوقی و مبارزین» در گفت و شنود شاهد

یاران با ابوالقاسم ششعی

علاقه ویژه‌ای به مقام معظم رهبری داشتند...

یک زمان در شیراز تشکیلات بهائیت برای توسعه منزل سر کرده‌شان در کنار حرم حضرت شاهچراغ اقدامی کرده بود. مرحوم آقای محلاتی برای مرحوم آقای صدوقی پیغام داده بود که مدرسه علمیه ما محدود است و اگر پولی در اختیارمان قرار بگیرد، می‌توانیم آن را گسترش بدهیم و مانع از گسترش تشکیلات بهائی‌ها در کنار حرم مطهر شویم. یک روز حاج آقا مرا احضار کردند و در حضور آقای راشد، گفتند می‌خواهم این پول را سریع در اختیار آقای محلاتی بگذارید و مدرسه‌ای که الان در آنجا هست، بخش اعظمش از این بودجه تامین شده است. همین‌طور در مشهد این کار را کردند و مدرسه‌ای را برای طلاب ساختند و نیز در قم، آن مدرسه‌ای را که در انتهای بلوار شهید صدوقی و مدرسه‌ای بین‌المللی است، بر اساس دید وسیع ایشان و برای طلاب خارج از کشور است. البته بعد از شهادت ایشان، آن اوجی را که برای مدرسه پیش‌بینی می‌کردند، اتاق نیفتاده، ولی باز یکی از نقاط بسیار قوی فرهنگی در قم است که به همه ابعاد قضیه از جمله سکونت و مسائل پشتیبانی و سایر مسائلی که در طرح اولیه در نظر گرفته شده بود، توجه شده است. اینها نکات ذوقی ایشان بود که با توجه به دید بسیار گسترده و جامع خودشان به آنها توجه می‌کردند و این بسیار برای ما قابل توجه بود.

اشاره کردید به خواست ایشان برای خرید خانه‌های اطراف روضه محمدیه و نیز مراجعه شهید محلاتی برای گرفتن کمک مالی برای توسعه مدرسه شیراز. با توجه به دید وسیعی که شهید صدوقی داشتند، این درآمد‌ها از کجا حاصل می‌شد؟

ابتدا که توکل محض ایشان بود که گره‌گشا و کارگشا بود. مرحوم آقای واعظی سرپرست حوزه علمیه یزد و موزع شهید صدوقی بود و باید مبلغی را در اختیار طلاب می‌گذاشت. ایشان می‌گفت بارها یکی دو روز مانده به توزیع شهریه

مسجد روضه محمدیه آمدیم. صحبت از توسعه مسجد بود. ایشان در حیاط مسجد ایستاده بودند و گفتند من حاضریم تمام خانه‌های در مسیر مسجد تا خیابان بعدی را تملک کنم و در اختیار مسجد قرار بدهم، ولی صاحبخانه‌ها دارند دندان‌گردی می‌کنند. یکی از اقدامات ایشان این بود که هیئت امنای مردمی را تشکیل داده بودند و هر هفته دور هم جمع می‌شدند و برای توسعه و ساخت مسجد برنامه‌ریزی می‌کردند. شهید صدوقی در کنار این کار، به اقدامات دیگری

توکل محض ایشان بود که گره‌گشا و کارگشا بود. مرحوم آقای واعظی سرپرست حوزه علمیه یزد و موزع شهید صدوقی بود و باید مبلغی را در اختیار طلاب می‌گذاشت. ایشان می‌گفت بارها یکی دو روز مانده به توزیع شهریه ها خدمت حاج آقا می‌رسیدم و می‌گفتم حساب ما چندان رونقی ندارد. ایشان می‌گفتند ان شاءالله خدا کمک می‌کند و نگران این قضیه نباشید. می‌گفتند به محض اینکه می‌رفتیم به سراغ حساب، می‌دیدیم به میزان مورد لزوم پول در حساب هست.

که به نظر ما خیلی سخت می‌آمد، از جمله ساختن ۱۴ مدرسه و حوزه علمیه هم دست می‌زدند. منطقه یزد جایی گرم و کویری است و ایشان در مناطق ییلاقی اطراف یزد اقدام به ساخت مدارس علمیه کردند که حالا هم دایر هست و کار بسیار زیبا و در عین حال بسیار سازنده‌ای بود.

اولین آشنایی شما با شهید صدوقی چگونه و کجا بود؟ به عنوان یکی از شهروندان یزدی به مسجد روضه محمدیه (حظریه) رفت‌وآمد داشتم. در آن زمان دبیرستان می‌رفتم و این مراودات منجر به تماس‌های نزدیک و دیدارهای صمیمانه‌ای شد که در دوران دانشجویی و بعد از فارغ‌التحصیل شدن ادامه پیدا کرد. خانواده ما یک خانواده روحانی بود و از طریق دامادمان و قبل از آن از طریق پدرم، مرحوم آقای آشیخ مهدی مجلسی این آشنائی اتفاق افتاده بود. شناخت شهید صدوقی نسبت به خانواده ما شناخت از قبل تعیین شده‌ای بود.

در دوران دبیرستان آیا سئوالاتی در ارتباط با انقلاب هم از شهید صدوقی داشتید؟

در آن دوران اتفاقات پرشور و انقلابی نمی‌افتاد و با رویکردی که مرحوم آقای صدوقی داشتند، توجه ایشان بیشتر متوجه حوزه‌های علمیه و نوآوری و نوسازی در این فضاها بود. یکی از ویژگی‌های شاخص مرحوم آقای صدوقی بعد از توکل به خدا، شهادت در اقدام ایشان بود. انسان بسیار پر دل و متهوری در این قضایا بودند. معروف است که مسجد روضه محمدیه که الان منزل ایشان است و مزارشان هم در آن مسجد واقع شده، به صورت فضای محدود و مخروبه‌ای درآمد بود و روزی یکی از افراد خیر شهر ما با مبلغ محدودی، شاید در حدود ۵۰۰ تا تک تومانی خدمت ایشان می‌آید و می‌گوید که من می‌خواهم اینجا را اعاده بنا و تعمیر کنم، چون دارد از بیسن می‌رود و خراب می‌شود و شهید صدوقی با این دستمایه محدود، اقدام وسیع و بزرگ ساخت این مسجد با عظمت را شروع می‌کنند. من دانشجوی بودم. یک روز آمده بودم یزد. نزدیکی‌های غروب بود و معمولاً ایشان فاصله منزل تا مسجد را پیاده تشریف می‌آوردند و به اطراف خود و مردم توجه داشتند. من هم دوچرخه‌ای داشتم و خودم را به ایشان رساندم و قدم زنان تا



دوران با ایشان چگونه بود؟
در فاصله سال‌های ۵۰ تا ۵۵ در تهران بودم و مرتباً به یزد می‌رفتم و خدمتشان می‌رسیدم. این نکته جالب را عرض کنم که من برای ایشان نامه می‌نوشتیم و ایشان با آن شان و مقام و مشغله‌های فراوانی که داشتند، پاسخ نامه‌های من دانشجو را می‌دادند و هنوز دستخط‌های ایشان را دارم. البته با جناب آقای راشد هم که در ایرانشهر و جاهای مختلف تبعید بودند، مرتباً مکاتبه داشتم. سال‌های دانشجویی شما مصادف است با اوج فعالیت‌های گروه‌های چپ و منافقین. آیا مسئله‌ای برای شما پیش آمد که با شهید صدوقی مطرح کنید؟

در دانشکده الهیات که ما بودیم این مسائل مثل سایر دانشکده‌های دانشگاه تهران نبود. یادم هست که در سال ۵۳ در تعطیلات نوروز، جناب آقای عارف در منزلشان جلسات سخنرانی و روضه داشتند و ما از فرصت تعطیلات استفاده می‌کردیم. قرار شد طبق یک برنامه‌ریزی دقیق، از سخنرانان تهران دعوت کنیم که در این جلسات شرکت کنند. با شهید صدوقی مشورت کردیم و ایشان گفتند اگر آقای مطهری دعوتتان را قبول کنند خیلی خوب است. من مأمور این کار شدم و نزد شهید مطهری رفتم و ایشان هم قبول کردند، ولی چند روز مانده به عید، بنا به دلایلی که نمی‌دانم چه بود، انصراف دادند و ما از طریق آیت‌الله مهدوی کنی، از آیت‌الله امامی کاشانی دعوت کردیم که تشریف آورند و جلسه بسیار پربراری بود. روحانیون زیادی به آن جلسات نوروزی ما می‌آمدند که متأسفانه برخی از آنها به‌رغم اینکه در آن سال‌ها مبارز بودند و حتی در جلسات صبح پنجشنبه منزل خود شهید صدوقی هم سخنرانی داشتند، بعدها راهشان را تغییر دادند.

رویکرد شهید صدوقی نسبت به زندانیان سیاسی آن سال‌ها چه بود؟

یکی از دوستان ما به نام آقای وحدت در سال ۵۵ از زندان آزاد شد. مجلس عروسی یکی از دوستان بود که شهید صدوقی هم تشریف آوردند و خطاب به آقای وحدت گفتند: «خوش گذشت؟» و آقای وحدت هم گفتند: «جای شما خیلی خالی». ارتباط نزدیکی با برخی از آنها داشتند. آیا ارتباط شهید صدوقی با مبارزینی چون آیت‌الله مهدوی کنی و آیت‌الله امامی کاشانی و امثالهم، در حد دعوت به این سخنرانی‌ها بود؟

قطعاً ارتباطات سابقه‌دار گسترده‌ای داشتند. شاید مثلاً ایشان در آن سال‌ها آقای دکتر حسن روحانی را نمی‌شناختند، ولی ارتباطشان با آیت‌الله مهدوی کنی سابقه‌دار بود و از طریق دوستانشان با عمده روحانیون بلاد ارتباط داشتند که البته امثال ما خبر نداشتیم. منزل ایشان در قم یکی از پایگاه‌های مهم ارتباطات مردمی و رفت و آمد علما بود و قطعاً با همه آنها رایزنی‌هایی داشتند، چون نفوذ شهید صدوقی از حیث یزد بسیار بیشتر بود و با جمیع کسانی که در نقاط مختلف منشأ اثر بودند، ارتباط داشتند. در این زمینه باید بگویم که مسئله تبعیدی‌ها در شهرهای دور افتاده و شهرهای همجوار استان یزد، مسئله بسیار مهمی بود و شهید صدوقی حمایت‌های مستمر و گسترده‌ای را از آنها داشتند.

ما خودمان را در جایگاهی نمی‌دیدیم که این قدر مورد محبت ایشان باشیم، ولی جوان‌گرایی به معنی واقعی و به دور از شعار و به شکلی عملی در شخصیت بالنده و مقتدر ایشان بود. حقیقتاً به جوان‌ها میدان می‌دادند و به آنها اعتماد می‌کردند. دید معنوی ایشان روی همه قضا یا اثر خاصی داشت و تمام کسانی که در هاله تاثیر ایشان بودند، قدرت و شهامت روحی بالائی را کسب می‌کردند.

ها خدمت حاج آقا می‌رسیدم و می‌گفتم حساب ما چندان رونقی ندارد. ایشان می‌گفتند ان‌شاءالله خدا کمک می‌کند و نگران این قضیه نباشید. می‌گفتند به محض اینکه می‌رفتیم به سراغ حساب، می‌دیدیم به میزان مورد لزوم پول در حساب هست. منابع مالی ایشان عمدتاً از وجوه شرعی بود که متدبیران یزد یا سایر نقاط در اختیار ایشان می‌گذاشتند.

به نظر می‌رسد بین ایشان و مردم اعتمادی برقرار بود که وجوهات شرعی بیشتر به ایشان پرداخت می‌شد. به نظر شما این اعتماد ناشی از چه بود؟

دو تا مسئله بود. یکی زندگی سالم و صادقانه‌ای که مردم از ایشان دیده بودند و روح خیرخواهانه‌ای که داشتند. زندگی ایشان خیلی عادی و ساده بود و همیشه در کنار مردم زندگی می‌کردند. منزلشان یک خانه عادی در کنار سایر مردم و در آن به روی همه باز بود. نکته دوم این بود که ایشان با نوعی مردم‌دوستی و شناخت مردمی با دیگران معاشرت داشتند. مشهور است که وقتی کسی را می‌دیدند تا سه نسل او را دنبال می‌کردند. ایشان با این احوالپرسی‌ها و روابط نزدیک با مردم و احترام بسیار به همه که با ذکاوت ذهنی ایشان که بسیار معروف است، همراه می‌شد، محبوبیت گسترده و عجیبی در دل مردم داشتند. تمام کسانی که با ایشان هم‌دوره بوده‌اند می‌دانند که ایشان بدون یادداشت‌برداری و فقط به مدد حافظه در خشانشان درس می‌خواندند. ایشان در دوره مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری، مسئولیت توزیع شهریه‌ها را داشتند. یکی از طلاب با شگردی و تغییر قیافه‌ای سه بار می‌آید و شهریه می‌گیرد. شهید صدوقی او را خرد نمی‌کنند، ولی باز سوم به او می‌گویند یک سه بار! در حالی که در آن زمان نه کارت هویتی بود نه ثبت و یادداشتی و ایشان چنین دقتی داشتند که حتی با تغییر قیافه و این مسائل، متوجه می‌شدند. این ذکاوت‌ها و حضور پررنگی که بین مردم داشتند، موجب شده بود که مردم به ایشان اعتقاد و علاقه عمیق داشته باشند و رفت و آمد مردم به بیت ایشان و پرداخت وجوه شرعی به ایشان حساب و کتاب دیگری داشته باشد که معروف بوده و هست.

در چه سال‌هایی دانشجو بودید و ارتباط شما در آن

مرتباً هیئت‌هایی را اعزام می‌کردند و یا خودشان می‌رفتند. من یک بار در خدمت حجت‌الاسلام صدوقی رفتم، ولی بیشتر همراه جناب آقای راشد می‌رفتم. شهید صدوقی در مورد رسیدگی به وضعیت تبعیدی‌ها اهتمام خاصی داشتند. آیا در این باره خاطراتی را به یاد دارید؟

از سال ۵۲، ۵۳ به بعد مسئله تبعیدی‌ها مطرح بود که اغلب در شهرهای همجوار یزد بودند و شهید صدوقی مرتباً به آنها سرکشی می‌کردند. من در یکی از سفرها به دستور شهید صدوقی، خدمت حاج شیخ محمد آقای صدوقی، امام جمعه یزد و جناب آقای دکتر خاتمی، از نقاط همجوار یزد از جمله رفسنجان تا بندرعباس رفتم و از شخصیت‌هایی که در این مناطق بودند، بازدید و به وضع آنها رسیدگی کردیم. خود من بیشتر ارتباط با آقای راشد بود. ایشان در چندین نقطه تبعیدشان را سپری کردند. افراد دیگر را تشویق می‌کردیم و با اینکه راه‌های دوری هم بود، شخصیت‌ها و تاجر متدین می‌رفتند که هم ارتباطات قطع نشود و هم دل تبعیدی‌ها گرم باشد که کسانی از آنها پشتیبانی می‌کنند و همه این کارها به نوعی با رهنمودها و هدایت شهید صدوقی انجام می‌شدند.

در این سفری که اشاره کردید، شهید صدوقی هم حضور داشتند؟

من در سفری که رفتم با آقازاده شهید بود، ولی خود ایشان هم بارها به تبعیدی‌ها سر زدند.

آیا به ایرانشهر هم رفتید؟

در این سفر من نرفتم، در سفر دیگری خدمت جناب آقای راشد به ایرانشهر و گناوه رفتم. در آن زمان حضرت آیت‌الله خزعلی و آقای گلستانه در آنجا بودند. زمانی که آقای راشد در ایذه خوزستان تبعید بودند، من خودم که ماشین نداشتم، ماشین یکی از دوستان بازاری یزد را گرفتم و خانواده جناب آقای راشد را به ایذه بردم. آن زمان خیلی هم این کار مشکل بود. این ارتباطات به شکلی مستمر بود و واقعا اگر دل و جرئت آقای صدوقی نبود، کسی در آن زمان جرئت نمی‌کرد این کارها را انجام بدهد.

آیا در این سفرها از آیت‌الله صدوقی توسط بزرگان ذکر خیری می‌شد؟



شهید صدوقی به هنگام ظهر برای اقامه نماز جماعت به مسجد آمدند. ماموران در مسجد را بسته بودند. ایشان نهیب زدند که «در را باز کنید و اگر قدرت دارید، تیر را به سینه من بزنید. سینه من آماده است.» بالاخره ظهر نماز را اقامه کردند و شب هم همین‌طور. مردم هم انتظار داشتند که حاج آقا بعد از نماز مغرب سخنرانی و آنها را هدایت کنند. ایشان هم بعد از نماز مسائل روز را تبیین کردند و اخبار را به مردم رساندند.

آیا درباره محوریت سخنرانی آن شب شهید صدوقی خاطره‌ای دارید؟

الان محوریت سخنرانی را به یاد نمی‌آورم، چون سال‌های طولانی گذشته، ولی سخنرانی‌های ایشان عمدتاً درباره مسائل روز و روحیه دادن به مردم بود. ایشان همیشه به مردم می‌گفتند که ما پیروز هستیم و این حق مسلم انقلابیون است که به پیروزی دست پیدا کنند و خداوند از کسانی که دین او را یاری می‌دهند، از هیچ نصرتی دریغ نمی‌کند و با این هدایتگری‌ها، حضور مستمر مردم را در صحنه هدایت می‌کردند.

با اینکه تعداد شهدا و زخمی‌ها در یزد در مقایسه با سایر شهرها بسیار کم بود، اما از بعد تبلیغاتی و تاثیر بر روند کلی انقلاب، تاثیر بسیار خوبی داشت. شهید صدوقی چگونه این جریان را مدیریت می‌کردند؟

غیر از صدور اعلامیه، افراد به شکلی ناخواسته هم کارهایی می‌کردند که اثرات شگفت‌آوری داشت. می‌دانید که آن روزها ضبط‌های کوچک خبرنگاری و دستگاه‌های ضبط پلیسی در اختیار کسی نبود و دستگاه‌ها بزرگ و حمل و نقل و به‌خصوص جاسازی آنها بسیار دشوار بود. آقایی به اسم آقای مقدم، ضبطی را در درختی جاسازی کرده بود که به عقل هیچ ماموری نمی‌رسید. ایشان میکروفونی را همراه خود برده بود و صدای شعارها و شلیک تیرها را توانسته بود ضبط کند. این نوار بسیار معروف شد و تاثیر عجیبی گذاشت، چون بلافاصله نوار را تکثیر کرد و به همه جا فرستاد و حتی رادیوهای بیگانه هم آن را پخش کردند. یکی از عوامل موثر، این نوار و اعلامیه‌های آقای صدوقی بود و فضای کشور هم آماده بود.

از سفرهای آقای فلسفی و ملاقات با شهید صدوقی به یزد خاطره‌ای دارید؟

ایشان برای سخنرانی به دعوت دیگران، از جمله هیئت بعثت می‌آمدند. مهمانی‌های متعددی به خاطر ایشان برگزار می‌شد و روحانیون یزد می‌آمدند و آقای صدوقی هم برای ایشان کم نمی‌گذاشتند و در مجالس سخنرانی ایشان شرکت می‌کردند.

در ماه‌های رمضان و محرم معمولاً چه کسانی را برای سخنرانی دعوت می‌کردند؟

در ماه رمضان که خودشان صحبت می‌کردند و در ماه محرم معمولاً مسجد حظیره نقش زیادی نداشت و حسینیه‌ها و تکایا فعال بودند که شهید صدوقی مقید بودند که قطعاً در این مراسم شرکت کنند. در آستانه انقلاب و یکی دو سال قبل از آن، این مراسم حساسیت عجیبی پیدا کرده بود و وقتی ایشان می‌رفتند، مردم راه می‌افتادند و به استقبال ایشان



ماموران رژیم می‌خواستند محیطی پر از رعب و وحشت ایجاد کنند. شهید صدوقی به هنگام ظهر برای اقامه نماز جماعت به مسجد آمدند. ماموران در مسجد را بسته بودند. ایشان نهیب زدند که «در را باز کنید و اگر قدرت دارید، تیر را به سینه من بزنید. سینه من آماده است.» بالاخره ظهر نماز را اقامه کردند و شب هم همین‌طور.

ابتدا مرحوم آقای فلسفی منبر رفتند. بعد مردم خواستند که حاج آقا صحبت کنند که نکردند و به جای ایشان جناب آقای راشد منبر رفتند. پس از صحبت‌های ایشان، مردم قیام کردند و از مسجد روضه محمدیه به طرف چهار راه شهدا که مرکز حضور پر رنگ پلیس بود، راه افتادند. پلیس هم از همان مسیر حرکت کرد و حدود دویست متر مانده به چهار راه درگیری شد. اولین تیر به مرحوم رضای نامدار خورد که استاد بنا بود و سه نفر دیگر به نام‌های شهید مرادی، شهید پارسائیان و دانش‌آموزی به نام مهدی قده فروشان که باتوم به سرش خورد و ضربه مغزی شد و روز بعد به شهادت رسید. به‌هرحال آقای حسن روحانی عصر آن روز عازم تهران بودند. ظهر آن روز حاج آقا فرمودند که مطلب امروز باید حتماً به صورت اعلامیه در بیاید. اعلامیه نوشته و آماده شد و تعدادی از آنها را آقای روحانی به تهران بردند. همان شب هم آقای عارف عازم بودند که تعدادی را به تهران بردند.

حاج آقا تلفنی با منزل ما تماس گرفتند و پرسیدند که آیا اعلامیه‌ها آماده است یا نه که این تلفن شنود شده و در کتاب دوستان انقلاب یا راهبان انقلاب به روایت ساواک، این مطلب آمده. به‌هرحال به این شکل کانون‌های منسجمی تشکیل شد و به شکلی خودجوش برنامهریزی‌های منسجمی برای برگزاری چهلم‌ها و صدور اعلامیه‌ها و سایر مسائل انقلابی به وجود آمد.

از برخوردهای شهید صدوقی در روز ۱۰ فروردین چه خاطره‌ای دارید؟

ماموران رژیم می‌خواستند محیطی پر از رعب و وحشت ایجاد کنند.

قطعاً، من این را از قول آقای راشد نقل می‌کنم که در سفری که جناب آقای صدوقی به دیدار جناب آقای خامنه‌ای در ایرانشهر رفته بودند، در جلسه‌ای که حدود پنج شش ساعت طول کشیده بود، شهید صدوقی و مقام معظم رهبری با هم بحث علمی داشتند. آقای راشد و دیگران در آن فاصله بیرون رفته و بعد برگشته بودند و آن بحث هنوز ادامه داشت. فردای آن روز آقای صدوقی گفته بودند که من از این بحث بسیار لذت بردم و حاضر هستم که دوباره برگردیم و بحث دیگری را با آقای خامنه‌ای شروع کنیم. ایشان علاقه خاصی به مقام معظم رهبری داشتند.

در سال‌های ۵۵ و ۵۶ که مبارزات اوج گرفتند، یکی از مراکز مهم دریافت، ثبت، تکثیر و پخش اعلامیه‌های امام و نیز اعلامیه‌های خود شهید صدوقی، بیت ایشان بود. از آن زمان خاطره‌ای دارید؟

مسائلی که از خارج از یزد به ایشان اعلام می‌شد، به وسیله تلفن یا افرادی بود که مطالب را به دست ایشان می‌رساندند که از نجف کمتر بود و هنگامی که امام به پاریس رفتند، بیشتر شد. می‌دانید که شهید صدوقی مدتی هم در پاریس بودند. در آن روزها مسائل انقلاب، به روز، به ایشان منتقل می‌شد، بلافاصله مطلب را پیاده می‌کردیم و توسط دو سه گروه که یکدیگر را هم نمی‌شناختیم، اعلامیه‌ها را تکثیر می‌کردیم. یکی از کسانی که در این زمینه مورد وثوق شهید صدوقی بود، من بودم که خدا قبول کند. من فولکسی داشتم. مطالب را در اختیار یکی از دوستان به نام آقای باغی‌زاده که کارمند تامين اجتماعی آن روز و به تایپ آشنا بود، می‌گذاشتیم و ایشان به‌سرعت آن اعلامیه را تایپ می‌کردند و در منزل ایشان که در کوچه پس‌کوچه‌های دورافتاده قرار داشت، تکثیر و تحت پوشش‌های لازم به سرعت تقسیم می‌کردیم و به سرشاخه‌هایی می‌دادیم که مورد اعتماد بودند و در مراکز علمی و حوزہ‌ها و بازار پخش می‌کردیم. بخشی را هم توسط مسافران به نقاط مختلف کشور می‌رساندیم. همان طور که عرض کردم چندین گروه این کار را انجام می‌دادند و مدیریت و هدایت این کار از بیت ایشان بود. مطالبی را هم که خودشان صلاح می‌دانستند، می‌نوشتند و یا می‌فرمودند که دیگران بنویسند و اصلاح می‌کردند و بعد از تأیید ایشان بلافاصله تایپ و تکثیر و پخش می‌شد. نمونه‌اش همان ۱۰ فروردین یزد بود که نخستین مواجهه مستقیم رژیم با مردم یزد بود و شهدا و زخمی‌هایی را هم بر جای گذاشت. در آن روز من با آقای دکتر روحانی از سفر سرزدن به تبعیدی‌ها برگشته بودیم. روز قبل از آن در سیرجان بودیم که آقای معادخواه و شیخ علی تهرانی و آقای فخرالدین حجازی و عده‌ای دیگر در منزلی در آنجا بودند و بحث بر سر برگزاری چهلم شهدای تبریز بود و رایزنی‌هایی انجام شد. روز دهم فروردین رسیدیم یزد و به مسجد حظیره رفتیم.



می‌آمدند و با شور و تحرک و شکوه زیادی و با سلام و صلوات ایشان را می‌بردند. یزد اساساً شهر پر روضه‌ای است و از بیرون خطبای زیادی دعوت می‌شوند، از جمله مرحوم فخرالدین حجازی، مرحوم فلسفی و آیت‌الله امامی کاشانی.

آیا ایشان اصرار بر روحانی بودن سخنران داشتند؟

آن روزها اساساً افراد غیر روحانی در زمینه سخنرانی‌های دینی حضور چندانی نداشتند. تنها کسی را که در این زمینه به یزد می‌آورد، مرحوم حجازی بود. هر جا هم که شهید صدوقی حتی به عنوان میهمان هم حضور پیدا می‌کردند، از ایشان خواسته می‌شد که صحبت کنند. البته ایشان حساسیت خاصی نداشتند و حتی از خود من هم گاهی می‌خواستند که حرف بزنم. حرف‌ها هم درباره مسائل انقلابی و تظاهرات و لزوم صدمه ندیدن مردم بود. یکی از سخنرانی‌های من حول و حوش اعتصاب کارگران شرکت نفت بود که مردم در فشار بودند. در جلساتی هم که در شهرهای حومه یزد بود، گاهی از من دعوت می‌کردند و مثلاً بارها به بافق، مهریز و میبد رفتیم. شهید صدوقی همیشه شوق امثال من بودند. گاهی که افراد از ایشان درباره دعوت افراد، نظر می‌خواستند، همین که می‌گفتند فلانی، بهترین تشویق برای من بود. در این زمینه خاطره‌ای را نقل کنم. عده‌ای آقای جعفری، نماینده روزنامه انقلاب اسلامی بنی‌صدر را به یزد دعوت کردند. شهید صدوقی با این قضیه موافق نبودند و گفتند بروید به او بگوئید که صحبت نکنند. این ماموریت را به من و رئیس دفترشان، آقای صالح‌دادند. ما رفتیم و توصیه کردیم که با توجه به وضعیت شهر و اینکه نباید مردم تحریک شوند، بهتر است از سخنرانی صرف‌نظر کنید. نهایتاً مجبور به تمکین شد و برگشت و در یک شماره مانده به آخرین شماره روزنامه انقلاب اسلامی، این مطلب را به عنوان اختناق ذکر کرده بود. شهید صدوقی بسیار در مورد مسائل فرهنگی دقیق‌ال نظر بودند.

چگونه است که شما سخنرانی‌های تند می‌کردید و دستگیر هم نمی‌شدید؟

حضور شخص شهید صدوقی و قدرت ایشان بود که نه من، هیچ کس دیگری هم دستگیر نمی‌شد و اگر هم می‌شد، به سرعت آزاد می‌شد. مثلاً در روزی که مجسمه شاه را می‌خواستند پائین بکشند، شهید صدوقی وسط خیابان به نماز ایستادند و مجسمه هم پائین کشیده شد، ولی کسی صدمه جدی ندید. تسخیر ساواک که در شهرهای دیگر با کشته و زخمی زیاد همراه بود، در یزد با حداقل هزینه انسانی و مالی انجام شد. شهید صدوقی با نبوغشان، جریان را به شکل مدیریت می‌کردند که هم کمترین هزینه و برخورد را در یزد داشتیم و هم بیشترین تأثیر را در کل کشور می‌گذاشتیم.

تعطیلی‌ها و اعتصابات یزد چه منشائی داشت.

اعتصاب فرهنگی‌ها بعد از تعطیلی‌های بازار بود که عمدتاً کشوری بود، مثلاً بازار تهران که تعطیل می‌شد، خبر آن به یزد می‌رسید و بازار یزد هم تعطیل می‌شد. یک عده‌ای ممکن بود ناراضی داشته باشند و می‌آمدند و مغازه‌شان را باز می‌کردند، ولی کلاً مردم همراهی می‌کردند، چون محیط هم کوچک بود و همه همدیگر را می‌شناختند، خیلی هم نمی‌توانستند خلاف میل عمومی حرکت کنند، در عین حال که یک سیستم نانوخته‌ای بود که از افرادی که در اثر تعطیلی و اعتصاب، دچار زحمت می‌شدند، حمایت می‌شد و فشار خیلی کم بود. بارها در سخنرانی‌هایم می‌گفتم که فرد می‌آید و در صف می‌ایستد و نفت می‌گیرد، ولی آن را به خانه خودش نمی‌برد و به پیرمرد و پیرزن یا بیماری می‌رساند. مردم با شعور انقلابی که در درونشان بود و با مدیریت درخشان شهید صدوقی، آن مراحل را به خوبی و آبرومندانه سپری کردند. شهید صدوقی عمدتاً نقش هدایت و حمایت داشتند. ایشان هیچ وقت اطلاعیه و اعلامیه نمی‌دادند که بازار باید تعطیل شود، ولی کافی بود اشاره‌ای بکنند و بازار تعطیل می‌شد. مهم‌ترین مسئله در این باره، اعتصاب فرهنگیان بود که ایشان دقیقاً در جریان امر بودند، ولی خودشان دستور

مستقیم اعتصاب را ندادند.

رویکرد ایشان نسبت به تندروری‌های قبل و بعد از انقلاب چگونه بود؟

ایشان با هیچ نوع تندروری موافق نبودند و اجازه نمی‌دادند جانی تخریب شود. اگر کسی هم دستگیر می‌شد، سعی می‌کردند از طریق شهید دکتر پاک‌نژاد مسئله را حل کنند

حضور شخص شهید صدوقی و قدرت ایشان بود که نه من، هیچ کس دیگری هم دستگیر نمی‌شد و اگر هم می‌شد، به سرعت آزاد می‌شد. مثلاً در روزی که مجسمه شاه را می‌خواستند پائین بکشند، شهید صدوقی وسط خیابان به نماز ایستادند و مجسمه هم پائین کشیده شد، ولی کسی صدمه جدی ندید.

که موجب تحریک و درگیری بیشتر نشود و به هیچ وجه اجازه خودمختاری و تندروری نمی‌دادند. مدیریت واحدی را اعمال می‌کردند.

از مدیریت ایشان پس از پیروزی انقلاب چه خاطره‌ای دارید؟

نخستین اقدام، مسئله انتخاب استاندار بود که شهید صدوقی مرحوم دبیران را که قبل از انقلاب هم مسئولیتی داشت، به وزیر کشور که در آن زمان آیت‌الله مهدوی کنی بودند، معرفی کردند. سایر مدیران هم تحت نظارت مستقیم ایشان انتخاب و منصوب می‌شدند، از جمله صدا و سیما که فرزندان را فرستادند که دیگر مردم یزد، مثل مردم تهران، متعرض صدا و سیما نشوند. سپاه و مراکز حساس دیگر را هم مدیریت کردند. دادگاه انقلاب در آن زمان از حساسیت فوق‌العاده بالایی برخوردار بود. عده‌ای از افراد دستگیر شده بودند و شهید صدوقی سعی کردند افرادی را در این پست حساس بگمارند که مسائل را به شکل معقول و معتدل پیش ببرند و از هر نوع اغتشاشی جلوگیری به عمل بیاید. خودسری‌هایی هم شده بود، از جمله اینکه به سراغ برخی از سرمایه‌دارها رفته بودند و مصادره‌هایی صورت گرفته بود که

شهید صدوقی به سرعت مدیریت کردند و سامان دادند. من در آن زمان عضو شورای شهر و مدیر کل فرهنگ شده بودم. عده‌ای به سراغ آقای به نام آسید حسین حیدری رفته بودند که کلکسیون‌های با ارزش متعددی داشت و به او حاج حسین آنتیک می‌گفتند. من به شهید صدوقی گفتم ما حاضر هستیم این کلکسیون‌ها را به جانی منتقل و موزه را راهاندازی کنیم. ایشان موافقت کردند و موزه‌های مردمی را از آثاری که داشت حیف و میل می‌شد، تشکیل دادیم و خود ایشان هم سه تا سند و تسمیح و عصای خودشان را به آنجا اهدا کردند. همین شیوه‌ها در بخش‌های دیگر از جمله صنعت و کشاورزی هم در حضور ایشان مطرح و حل می‌شد. اگر مدیریت ایشان نبود، هر یک از اینها ممکن بود به غائله‌ای ختم شود.

پس از انقلاب چه نوع ارتباط کاری را با شهید صدوقی داشتید؟

من اولین کسی بودم که از ناحیه ایشان به آقای دبیران معرفی شدم. آقای دبیران کسی را نمی‌شناخت و قبلاً شهردار اردکان بود. من گفتم ما کاری بلد نیستیم و تا حالا معلم بوده‌ایم. شهید صدوقی گفتند باید شروع کنید که دیگران هم تشویق بشوند و بیایند و گفتند که دو نفر را هم برای بافق و تفت انتخاب کنیم و خود ایشان به عنوان یکی از اعضای شورای سیاست‌گذاری استان برای آنها حکم دادند. خود من هم به عنوان اولین شهردار پس از انقلاب، شهردار اردکان شدم و بعد هم شوراهائی را که مرحوم آیت‌الله طالقانی مطرح کردند و شش نفر از روحانیون انتخاب شدند و من به تنهایی انتخاب شدم که به شهید صدوقی که در کرج بودند نامه‌ای دادم که وضعیت این طور است و به من فشار می‌آورند که کناره‌گیری کنم و تکلیف چیست؟ ایشان گفتند شما صلاحیت دارید و باید بمانید. خلاصه من ماندم و با وجود فشارهای زیادی که برای تحریم این شورا بود، شورا را تشکیل دادیم و اولین شورای شهر یزد شکل گرفت که در آن مرحوم آقای ربانی رئیس شورا بودند و آقای محصل همدانی، آقای آتشی، آقای شکوری و آقای مفیدی و من. سن همه آنها بالای ۴۰ سال و جوان‌ترینشان من بودم که در شورا رای دوم را آورده بودم و نائب رئیس شدم. غیر از این هر وقت موضوعی پیش می‌آمد و شهید صدوقی، ما را صدا می‌زدند، همراه دوستان دیگر می‌رفتیم و اوامرشان را می‌گفتند و ما هم دنبال کارها می‌رفتیم. به‌رحال وقتی که شهید صدوقی امر فرمودند، از شهرداری اردکان استعفا دادم و به شورای شهر یزد آمدم و همزمان مدیرکل فرهنگ و ارشاد اسلامی یزد بودم.

از شهادت آیت‌الله صدوقی چگونه باخبر شدید؟

ماه رمضان بود و ما به بیلاقی که در روستای نزدیک یزد بود، رفته بودیم، به محض اینکه رسیدیم، تلفنچی آنجا قبل از اینکه خبر به شکل رسمی منتشر شود، با خبر شده بود و آمد دم ماشین و خبر داد. ما در آن فاصله ۴۰، ۵۰ متری بسیار نگران شدیم و در همان یکی دو ساعت اول برگشتیم و به بیت ایشان رفتیم. فضای استان کلاً ماتمزه و غمبار بود و ما هم که به خاطر کمک به اداره مجالس پذیرایی از کسانی که از سراسر کشور می‌آمدند، درگیر بودیم تا چهلم که مجالس مختلفی برگزار شد.

سخن آخر؟

برای خود من چیزی که مایه شگفتی بود این بود که ما خودمان را در جایگاهی نمی‌دیدیم که این قدر مورد محبت ایشان باشیم، ولی جوان‌گرایی به معنی واقعی و به دور از شعار و به شکلی عملی در شخصیت بالنده و مقتدر ایشان بود. حقیقتاً به جوان‌ها میدان می‌دادند و به آنها اعتماد می‌کردند. دید معنوی ایشان روی همه قضایا اثر خاصی داشت و تمام کسانی که در هاله تاثیر ایشان بودند، قدرت و شهامت روحی بالائی را کسب می‌کردند. ان‌شاءالله که بتوانیم به ارزش‌هایی که ایشان خلق کردند وفادار باشیم و به خصوص اخلاص در عمل را از ایشان بیاموزیم. ایشان نسبت به تمامی مسائل زمانه خود آگاه و بسیار تاثیرگذار و نافع برای همه مردم بودند و نعمتی برای امت اسلامی بودند.

